



سوره تبت

(سوره ابی لهب و المسد، نیز خوانده شده)

مکی و دارای ۵ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ ۝۱

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ ۝۲

سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۝۳

وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝۴

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝۵

به نام خدای بخشنده مهربان.

{۱} بریده باد دست‌های ابی لهب و نابود باد.

{۲} مالش و آنچه فراهم کرده او را بی‌نیاز (از او

دفاع) نکرد.

{۳} به همین زودی در آتشی درآید دارای زبانه.

{۴} وزن او همان بارکش هیمه.

{۵} در گردنش ریسمانی است از رشته‌های به هم

تابیده.

شرح لغات:

تبَّ: چیزی را برید، شخصی را از میان برد. زیان کرد، شکست دید. در کارش

چنان زیان آورد تا نابود شد.

لهب: زبانه آتش، غبار. به معنای مصدری: افروخته شدن آتش.

مسد: ریسمان از لیف خرما یا چرم، سخت به هم بافته شده، لوله آهن.

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ»: دو فعل «تبت و تب»، به معنای نفرین «کوتاه و

نابودباد» یا خبر «کوتاه و نابود شده است» یا یکی نفرین و دیگری خبر یا به عکس

است. نسبت فعل تبت، به دو دست (یدا) دلالت بر شکست و زیان نام برده در



کوشش‌ها و انجام کارهایش دارد، زیرا دست، عضو کار و بروز نیات و اخلاق است، تشنیه آن (یدا) گویا اشاره به کوشش و تلاش وسیع است. و تب راجع به شخص ابی لهب می‌باشد.

ابی لهب کنیه «عبدالْمُزَيِّ»، یکی از بنی هاشم و از پسران عبدالمطلب و عموی پیمبر اکرم ﷺ بود. با آنکه بنی هاشم همگی، پیش از اسلامشان حامی و مدافع رسول خدا ﷺ بودند، او از سرسخت‌ترین و کینه‌جوترین دشمنان آن حضرت بود و پیوسته دیگران را به دشمنی برمی‌انگیخت و آتش تعصبات جاهلیت را در دل‌ها می‌افروخت، او در هر جا و هر مقام مؤثری که رسول خدا ﷺ به دعوت قیام می‌نمود، خود را می‌رساند و با زبان تند و حرکات دیوانه‌وارش آشوب راه می‌انداخت تا سخن آن حضرت به گوش‌های نرسد و در دلی جای نگیرد.

اندیشه و بهانه بنی امیه و هم‌پیمان‌های آن‌ها درباره دشمنی با رسول خدا ﷺ و دعوتش، بیش از تعصب جاهلیت و نگهداری حریم‌ت‌های خود، این بود که گویا می‌خواهد قدرتی به دست آرد و سروری بنی هاشم را بالا برد. اما انگیزه ابولهب در این‌گونه دشمنی جز تعصب و پست‌نهادی و آلت تحریک همسر امیوش: «ام جمیل دختر حرب و خواهر ابوسفیان» واقع شدن، نبود.

طبری به اسناد خود... از عبدالله بن عباس و او از علی بن ابی‌طالب بازگو نموده:

«چون آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، رسول خدا ﷺ من را طلبید و فرمود: ای علی خداوند مرا مأمور کرده که خویشان نزدیک خود را انذار نمایم، این کار بر من بس سخت شده و می‌دانم همین‌که این امر را به آن‌ها اظهار نمایم، از آن‌ها بدی و ناروا خواهم دید. سکوت نمودم تا جبرئیل آمد و گفت: ای محمد ﷺ اگر مأموریت خود را انجام ندهی پروردگارت عذابت می‌نماید. پس گوسفندی و طعامی و قدحی از شیر آماده نما. آنگاه فرزندان عبدالمطلب



را گرد آر تا با آن‌ها سخن گویم و به آنچه مأمور شده‌ام ابلاغشان نمایم. من هم آنچه فرموده بود انجام دادم و آن‌ها را دعوت نمودم. در آن روز آن‌ها چهل مرد بودند نه بیش و نه کم، در میان آن‌ها عموهای آن حضرت ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب بودند. همین‌که جمع شدند فرمود غذایی که ساخته بودم پیش آورم پس آن را در میان گذاردم.

رسول خدا ﷺ قطعه گوشت را برداشت و تکه کرد و در اطراف سفره گذارد و فرمود برگیرید به نام خدا، پس خوردند تا سیر شدند و جز جای دست‌های آن‌ها را نمی‌دیدم. به غذایی که جانم به دست او است یک تن از آن‌ها به اندازه آنچه برای همه فراهم کردم می‌خورد. آنگاه فرمود بیاشامان؟ من قدح شیر را پیش آوردم آن‌ها آشامیدند تا همه سیراب شدند... پس همین‌که رسول خدا صرخواست آغاز سخن نماید، ابولهب پیشی گرفت و گفت: شما را سحر نموده. آن‌ها پراکنده شدند و رسول خدا ﷺ سخنی نگفت. بامداد روز بعد، فرمود: ای علی؟ شنیدی که این مرد در سخن بر من پیشی گرفت و پیش از آنکه با آن‌ها سخن گویم پراکنده شدند. باز غذایی فراهم ساز و آن‌ها را گرد آور. من هم فراهم کردم و آن‌ها را دعوت نمودم و چون روز گذشته جمع شدند و خوردند و سیراب شدند، آن حضرت آغاز سخن کرد و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب به خدا سوگند من جوانمردی از عرب را نمی‌شناسم که برای قوم خود چیزی برتر از آنچه من برای شما آورده‌ام آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده‌ام و خداوند به من امر نموده که شما را به آن بخوانم. پس از شما چه کسی من را در این کار یاری می‌نماید! تا برادر من و وصی من و جانشین من در میان شما باشد. آن‌ها همگی از این دعوت روی گرداندند. من که از همه کوچکتر بودم گفتم ای رسول خدا! من یار و یاور توام. پس آن حضرت پشت گردن من را گرفت و گفت: این برادر من و وصی من و جانشین من در میان شماست. به فرمان او گوش فرادهید و فرمانبریش نمایید. آن مردم



از جای برخاستند و در حالی که می‌خندیدند به ابی طالب می‌گفتند که به تو امر کرده تا فرمان پسرت را بشنوی و از او فرمانبری داشته باشی؟»
 طبری به اسناد خود از ابن عباس آورده: «روزی رسول خدا ﷺ به کوه صفا بالا رفت و گفت: «یا صباحاه!» قریش جمع شده گفتند چه شده تو را؟ گفت: اگر به شما اعلام می‌کردم که دشمن بامدادان یا شبانگاه به شما شبیخون می‌زند آیا مرا تصدیق نمی‌کردید! گفتند: آری؟ گفت: پس من بیم دهنده‌ام شما را به عذاب سختی که در پیش دارید. آنگاه ابولهب گفت: تبأ لک، آیا برای همین ما را خواندی و جمع نمودی؟! پس از آن خداوند «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ...» را نازل کرد.»

ابن اسحاق و طبری به اسناد خود از ربیعة بن عباد الدیلمی نقل کرده که می‌گفت: «من نوجوانی همراه پدرم بودم می‌دیدم رسول خدا ﷺ را که قبایل عرب را پی‌جویی می‌نمود و پشت سر او مرد لوح سپیدرو و مزلفی که جامه عدنی دربر داشت، می‌رفت. رسول خدا ﷺ در برابر قبیله‌ای می‌ایستاد و سلام می‌نمود و می‌گفت: «ای فرزندان فلان؟ من رسول خدایم به سوی شما، امر می‌کنم که خدای را بپرستید و هیچ‌گونه شرک به او نیاورید و مرا تصدیق کنید و از من دفاع نمایید تا آنچه خداوند مرا برای آن برانگیخته، پیش برم» همین که سخنش را می‌گفت، آنکه پشت سرش می‌رفت، می‌گفت: ای فرزندان فلان، این می‌خواهد که شما لات و عزی، و هم پیمانان خود را از جن، از مالک ابن قمش، یکسر کنار گذارید و به آنچه از بدعت و گمراهی آورده روی آرید، پس نه گوش به سخنش دهید و نه از او پیروی نمایید» من از پدرم پرسیدم این کیست؟! پدرم گفت عمویش ابولهب است.»

از طارق محاربی نقل شده که گفت: «من در بازار ذی‌المجاز جوانی را دیدم که می‌گفت: ای مردم بگوئید: لا اله الا الله، رستگار می‌شوید. ناگاه مردی را پشت سر او دیدم که به او سنگ می‌زد و ساق‌های پایش را خون آلود کرده بود و



می‌گفت: ای مردم این دروغ‌پرداز است تصدیقش ننمایید. پرسیدم این‌ها کی‌اند! گفتند این محمد است که گمان دارد پیامبر است و آن عموی او ابولهب است که او را دروغگو می‌پندارد». [مجمع‌البیان]

پس از آنکه گروهی از مسلمانان به سرزمین حبشه و سلطان مسیحی آن پناهنده شدند و در مکه زندگی بر رسول خدا ﷺ و مسلمانان بی‌پناه دشوار شد و قریش به آن‌ها هرگونه آزار و اهانت روا داشتند و «ابوطالب» بنی‌هاشم را برای حمایت و دفاع از رسول خدا ﷺ دعوت نمود، همه بنی‌هاشم از مؤمن و مشرک، دعوت ابوطالب را اجابت نمودند، جز ابولهب که از صف آن‌ها جدا شد و در صف پیمان‌سران قریش درآمد و در قطعنامه‌ای شرکت نمود که مفاد آن محروم نمودن بنی‌هاشم از همه حقوق و روابط و معاملات بود و بر اثر آن، دو یا سه سال مرد و زن و کوچک و بزرگ بنی‌هاشم در شعب ابی‌طالب پناهنده شدند و با گرسنگی و سختی به سر بردند.

و نیز ابولهب دختران رسول خدا ﷺ را «رقیه و ام‌کلثوم» را پیش از بعثت به همسری پسرانش گزیده بود و پس از آن پسران خود را وادار کرد که آن‌ها را طلاق دهند و از خانه بیرون کنند تا آن حضرت در خانه‌اش نیز دچار رنج و سختی شود. «بخانه آنلاین» «طالقانی و زمانه ما»

این‌ها نمونه‌هایی از خوی و روش کینه‌جویی و فتنه‌انگیزی و آتش‌افروزی ابولهب بود. شاید کنیه ابولهب را - چنان‌که بعضی گفته‌اند - مسلمانان یا قرآن، برای نشان دادن همین خوی و روش به عبدالعزی، داده‌اند، و گویا کنیه اولیش از جهت فرزندش عتبه «ابوعتبه» بوده. و شاید کنیه ابوجهل، هم که نامش «عمرو بن هشام» بوده، پس از پایداریش در جهل و کفر، به او داده شده. چنان‌که شخص راستگو و درستکار را، «ابوصدق» و دروغگوی دروغ‌پرداز را «ابوکذب» و شرور را «ابوشر» و نیکوکار را «ابو خیر» می‌نامند. گویند: رسول خدا ﷺ اباالمهلب را چون رویش زرد

بود «ابا صفره» نامید. و بعضی گفته‌اند چون ابولهب، گونه سرخ و برافروخته داشت به این کنیه خوانده شد. وجه تسمیه ابولهب هرچه باشد، چون حروف عله در اعلام و القاب و کنیه، با تغییر اعراب تغییر نمی‌نماید، در این آیه که ابی لهب به جای «ابولهب» آمده گویا اشاره به همان معنای وصفی «آتش افروز» دارد.

«مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» : ما، نایفه، یا استفهامیه انکاری است. عنه، چون اشعار به رد و دفاع دارد، مفهوم ما اغنی عنه، این است که گمان داشت مالی که اندوخته و قدرت و نفوذی که فراهم ساخته وی را از هرچه بی‌نیاز می‌کند و در برابر حوادث از او دفاع می‌نماید و از سقوط بازش می‌دارد. نه آتش افروزی و آشوبگری ابولهب توانست ریشه اسلام را بسوزاند و جلو تابش وحی محمدی ﷺ را بگیرد و نه مال و جاهش او را نگه‌داشت. او هنگامی که دید سران قریش با ساز و برگ و سپاه مجهز شتابان از مکه بیرون رفتند و در بدر با گروه اندک بی‌ساز و برگ مسلمانان روبه‌رو شدند، چشم به راه بشارت فتح و اهدای سرهای محمد ﷺ و پیروانش بود. ناگاه خبر شکست رسوای قریش و به خاک و خون کشیده شدن و در چاه‌های بدر جای گرفتن سران آن‌ها و همکاران خودش را شنید. آرزوهایی که در سر داشت به باد رفت. و بدون اینکه چون دیگر قریشیان در صف جنگ درآید و شمشیری بکشد، اندوهی که بر سینه پرکینه‌اش فشار آورد، از پایش درآورد و دیگر برنخاست تا بدنش را بیماری آبله چنان چرکین و عفونی کرد که کسی به او نزدیک نمی‌شد و چشم از دنیا بست و به دوزخی که خود فراهم ساخته بود چشم گشود، و فرزند گستاخش عتبه را نیز نفرین رسول خدا ﷺ «اللَّهُمَّ سَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبًا مِنْ كَلَابِكِ»^۱، گرفت و در میان راه شام گرفتار دندان و چنگال شیر گردید. همسرش ام جمیل هم



از آتش حسد و اندوه می سوخت تا در پی شوهر و پسر و کسانش رفت: «ما أْغْنِي عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ».

«سَيْصَلِي نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ»: سیصلی، خبر از آینده است و دلالت به نزول این سوره پیش از مرگ ابولهب دارد. «نارا»، آتش خاصی را می نمایاند. ذات لهب، اشعار به این دارد که آتش این آتش افروز، دارای ریشه و منشأ و شراره ای است. چنان که حسد و کینه جویی در درون تاریک ابولهب ریشه داشت و از زبان و اعضایش زبانه می کشید تا ریشه حق و دل های حق جو را بسوزاند.

«وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ»: و امرأته، عطف به سیصلی یا به ضمیر آن است. «حمالة» به نصب برای ذم یا حال و به رفع، خبر برای امرأته و کنایه از زن سخن چین و فتنه انگیزی است که آلت فعل و تحریک شود، چنان که هر سخن چین و آلت فتنه را، «حمالة الحطب» گویند. ابولهب خود آتش افروز بود و زنش هممه بیار و فتنه انگیز.

گویند: خانه ابولهب نزدیک خانه رسول خدا ﷺ بود و زنش خار و هممه می آورد و در راه آن حضرت می ریخت.

«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ»: فی جیدها، خبر مقدم، مُشعر به حصر، «حبل» مبتدای مؤخر، و جمله خبر یا حال برای «امرأته» است. «جید»، به جای «عنق» - رقبه، نمای گردن و محل آرایش و گردن بند را می نمایاند: این زن که باید خود را بیاراید و وظیفه خانه را به گردن گیرد، آن چنان مسخ و دگرگون گشته که به صورت شیطانی فتنه انگیز و حیوانی بارکش درآمده و طناب ضخیم هممه کشی را به گردن نهاده است.



گرچه ظاهر آیات این سوره، محدود به مرد و زن معروف و مشخصی می‌باشد، ولی اشارات و تعبیراتی که در این آیات آمده نامحدود است و عاقبت شوم و اوصاف هر مرد و زنی را می‌نمایاند که در برابر دعوت به حق و خیر آتش افروزی و فتنه‌انگیزی می‌کنند. در هر زمان و هرگونه شرایط اگر مردمی با وحدت نظر، حق و خیر را دریافتند و برای پیشرفتش وفادار و پایدار ماندند، دیر یا زود شعله‌ حق و خیر در می‌گیرد و طرفدارانش پیروز می‌شوند و مردم ساکت یا متحیر به آن روی می‌آورند: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ...» و نفس مسموم و دست دسیسه کاران آتش افروز و زن صفتانی که آلت دست و هیمة بیار آن‌ها شده‌اند، قطع می‌گردد و با روی سیاه و خوی مسخ شده در دوزخ اعمال خود، ساقط می‌گردند: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ... سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ...».

گویا نظر به همین تناسب و علیت است که در قرآن، این سوره بعد از سوره نصر قرار داده شده، با آنکه سوره تبت مکی است و سوره نصر سال‌ها پس از آن در مدینه نازل شده است.

تعبیرات و تشبیهات و کنایاتی که در آیات این سوره آمده با صدای بزخورد مخارج و حروف و حرکات و فواصل همانند آخر آیات، چهره ابی لهب و شکست خوردگی و زیانکاری و به باد رفتن کوشش و شعله آرزوها، درآمدن او و زنش در دوزخ، آن زن هیمة کش و ریسمان به دوش، را با تصویرهای زنده‌ای نمایش می‌دهد. طول آیات این سوره به تقریب یکسان است.

لغات و اوزان و ترکیبات خاص کلمات این سوره: تبت، ابی لهب، تب، ذات لهب، حمالة، الحطب، جیدو مسد است.